

قلب‌های متروک

نویسنده: زهرا امیدی



انتشارات زاگرو

۱۳۹۴

سرشناسه امیدی، زهرا، ۱۳۶۲-

عنوان و نام پدیدآور: قلب‌های متروک

زهرا امیدی.

مشخصات نشر: ایلام: انتشارات زاگرو، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۲۵۵ ص.

شابک: ۱۰,۰۰۰ ریال - ۷۵ - ۶۵۱۰ - ۶۰۰ - ۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبای مختصر

موضوع: رمان

یادداشت: فهرست نویسی کامل این اثر در نشانی:

<http://opac.nliai.ir> قابل دسترسی است

شماره کتابشناسی ملی: ۳۸۲۱۰۹۵



ناشر: زاگرو - ایلام ۲۴ متری اشرفی اصفهانی، کوچه‌ی سوم، پلاک ۲۱۷

قلب‌های متروک

نویسنده: زهرا امیدی

طرح جلد: زهرا امیدی

چاپ اول: ۱۳۹۴

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

سخن نویسنده

گاهی میان آنچه هستی و آنچه باید باشی، فاصله ایست که روح را به شدت می آزارد. فکر کن آرزو داری یک فضانورد موفق بشوی، حال آنکه در نقطه ای متولد شده ای که دغدغه هرروزت سیر کردن شکم و فکر ملال آور شبت چگونه گذراندن روزهای پردرد آینده است. در این میان فاصله ای که با انسان های دیگر احساس می کنی بر شدت ناامیدی ات می افزاید. از آن طرف فکر کن در زندگی ات صاحب همه چیز هستی، اما روح از بی توجهی قلبی اطرافیان غمگین و مضطرب است. تصور کن به همه چیز عشق بورزند الا خودت!

تنها یک چیز می تواند تو را به آنچه باید باشی برساند؛ «اراده» و اگر کمی عشق چاشنی اراده ات کنی در مسیری قرار می گیری که رنج های رنگ و بوی لذت به خود می گیرند.

خواننده ی عزیز! همیشه دوست داشتم در مورد چنین انسان هایی یک کتاب بنویسم. شخصیت های قلب های متروک تنها جزء کوچکی از جوامع سرد انسانی این روزها هستند. انسان هایی که علی رغم ظاهر عادی شان قلب هایی شکسته و متروک دارند.

مقدمه

این موضوع برای من اثبات شده بود که انسان وقتی به دنیا می آید یک موجود برهنه و ضعیف است و به محض مشخص شدن نوع پارچه‌ای که از آن برایش لباس دوخته‌اند و آغوشی که قرار است چند سالی را در آن سپری کند تبدیل به کسی می‌شود که در آینده خواهد بود.

روزی که وارد خانه‌ی بزرگ و اعیانی یک تولیدکننده مواد غذایی به نام مسعود محبی شدم، از مادرم متفر بودم. او نمرده و یا حادثه‌ای تلخ از هم جدایمان نکرده بود؛ من تنها مانده بودم تا او به دومین عشق زندگی‌اش پیوندد و عقده‌ی سال‌ها دربه‌دری‌اش را برای مردی بگشاید که یک ماه پس از ازدواجشان فهمیدم چیزی نیست جز یک حقه‌باز مقروض.

دیوارهای مرمرین خانه‌ی محبی برای من که فکر می‌کردم جزو دسته بدبخت انسان‌ها هستم، حکم زندانی را داشت که چشم طمع به آرزوهایم دوخته تا در یک لحظه جسم بی‌جان‌شان را بر کف خاطرات سرد بیندازد و چراغ آینده‌ام را که با کوششی عبث روشن نگاه داشته بودم به اعماق دره‌ی تاریک یأس پرتاب کند.

حتماً می‌توانید تصور کنید چشم گفتن به مردان و زنانی که زیباتر از تواند و به واسطه‌ی لباس‌های گران قیمت، سفیدی پوست و لطافت پلک‌هایشان خود را برتر از تو می‌پندارند، برای دختر مغروری که گاه و بی‌گاه در چاله‌های تاریک فقر و حقارت سقوط می‌کند، چقدر می‌تواند دردناک باشد!